

ابهام زدایی از چند مفهوم کلیدی مبارزه بی خشونت

رامین احمدی



مبارزه بی خشونت الزاما مسالمت آمیز نیست. حتی کاربرد کلمه "جنبش" به جای مبارزه باعث تشدید این ابهام می شود. مبارزه بی خشونت در گام نخست، مبارزه است. مفاهیم مثبت بسیاری در فرهنگ سیاسی وجود دارند که اگرچه در مواردی کارسازند اما مبارزه بی خشونت نیستند. مثلا مذاکره، مدارا، صلح، سازش و همزیستی مسالمت آمیز همه در مراحل از تاریخ جوامع می توانند نقشی مثبت بازی کنند اما این ها هیچ کدام معادل "مبارزه بی خشونت" نیستند.

رژیم نظامی ایران هراسان و روحیه باخته در برابر انقلاب مردم، دست به خشونت بی سابقه زده است. حالا افزون بر دستگیری و شکنجه و اعدام فعالان سیاسی و اجتماعی، سیاست آدم ربایی و ترور به سبک دولت های دست نشانده آمریکا در آمریکای لاتین را نیز افزوده است.

روز عاشورا اوباش سازمان دهی شده توسط نظامیان برای اولین بار در برابر مردم در خیابان به زانو درآمدند. این بار مردم در برابر حملات وحشیانه عمال رژیم از خود دفاع کردند و آنها را تار و مار کردند. به دنبال این برخورد رژیم در حال فروپاشی جمهوری اسلامی همزمان دو سیاست را در پیش گرفت. سیاست اول بالا بردن سطح خشونت از سوی نیروهای سرکوب گر بود. سیاست دوم افزایش حمله تبلیغاتی و جنگ روانی گسترده با فعالان بود. از مهمترین عرصه های جنگ روانی رژیم در این روزهای اخیر طرح ابهاماتی درباره برخی مفاهیم کلیدی «مبارزه بی خشونت» بود. طرح و پی گیری این موضوع از سوی برخی چهره هایی که سالیان دراز به عنوان مخالف رژیم شناخته شده اند و نیز منش صلح آمیز جنبش سبز، باعث بروز بحث و جدل های جدی در جبهه مردم در این روزها شده است. رژیم امیدوار است این کشمکش، باعث سردرگمی و شکاف در جنبش انقلابی ایران شود. در این نوشته سعی می شود با طرح سؤالاتی درباره حوادث روز عاشورا و مفاهیم بنیادی مبارزه بی خشونت، به این ابهامات پاسخ داده شود.

یک- اگر جنبش کنونی مردم ایران مسالمت آمیز است، چرا گروه ها وسایل نقلیه نیروی انتظامی را آتش می زنند و یا ساختمان هایی مانند مراکز پلیس را در میدان ولیعصر اشغال کرده، آن را به آتش می کشند؟

به کار بردن صفت «مسالمت آمیز» برای مبارزه امروز مردم ایران به نظر گمراه کننده می رسد. به ویژه اگر آن را معادل **Non violence** به کار برده باشیم. معادل دقیق تر این کلمه «بی خشونت» است. مبارزه بی خشونت الزاما مسالمت آمیز نیست. حتی کاربرد کلمه «جنبش» به جای مبارزه باعث تشدید این ابهام می شود. مبارزه بی خشونت در گام نخست، مبارزه است. مفاهیم مثبت بسیاری در فرهنگ سیاسی وجود دارند که اگرچه در مواردی کارسازند اما مبارزه بی خشونت نیستند. مثلا مذاکره، مدارا، صلح، سازش و همزیستی مسالمت آمیز همه در مراحل از تاریخ جوامع می توانند نقشی مثبت بازی کنند اما این ها هیچ کدام معادل «مبارزه بی خشونت» نیستند. زنان و مردانی که شجاعانه به خیابان آمده اند و زندگی خود را بر سر این کار گذاشته اند در حال

مبارزه با این نظام سیاسی هستند و نه مذاکره، و یا همزیستی مسالمت آمیز و صلح. و هدف تغییر نظامی ست که حقوق آن ها را به رسمیت نمی شناسد.

مردم در این مبارزه از برنامه ریزی برای حمله به افراد و اعمال خشونت فیزیکی نسبت به حاکمان و مزدورانشان خودداری می کنند و به نیروهای آنها انسان بودن خود و آنها را یادآوری می کنند. هدف مردم ترغیب نیروهای سرکوب به تنها گذاشتن حاکمان و پیوستن به مردم است. اما در عین حال هدف گرفتن کانال های ارتباطی نیروهای سرکوب گر، مانند از کار انداختن موتور سیکلت و خودروهای نیروهای انتظامی و تخریب و آتش زدن مراکز ارتباطی آنان مادامی که به وارد کردن صدمه فیزیکی به خود آنها نینجامد، با اصول مبارزه بی خشونت کاملاً هماهنگی دارد.

دو- در روز عاشورا گروهی با نیروهای سرکوب گر رژیم برخوردی خشونت آمیز داشتند. این برخورد به مبارزه بی خشونت لطمه می زند و باعث می شود رژیم کشتار وسیع مردم را توجیه کند.

این موضوع از جمله در نظرات اخیر آقای عزت الله سبحانی چنین مطرح شد:

«... حرف ما این است که اگر بنا بر خشونت گذاشته شود این حاکمیت هیچ ابایی هم ندارد که یک میلیون نفر آدم را هم بکشد. اینان پای حفظ خودشان ایستاده اند.» و «... ما که می دانیم خشونت را این حاکمیت دارد به مردم تحمیل می کند. زور و فشار وارد می کند برای اینکه مبارزات مردم برود به سمت رادیکالیسم تا سرکوبشان کند.» و بعد هم اینطور نتیجه می گیرد: «اگر ما با آقای خامنه ای و رهبری کشور مسئله داریم، سوال داریم، اعتراض داریم - که خیلی هم داریم - اما مصلحت ما در این نیست که پای آقای خامنه ای را به میان کشیده و شعار علیه رهبر بدهیم.»

گذشته از این بحث که دیکتاتورها برای کارهایشان مثل کشتار آدم ها هرگز منتظر بهانه هایی از این دست نمی شوند، نه نظام حاکم بر ایران و نه هیچ دیکتاتوری دیگری امکان کشتار بی نهایت را ندارد ولو اینکه مدعی اش باشند. دلیلش هم این نیست که نمی خواهند، بلکه نمی توانند. نظام حاکم بر ایران تا می توانسته کشته است و به خاطر همین کشتاری که تا به امروز مرتکب شده مشروعیت و نیز طرفداران خود را نیز از دست داده است. برای کشتار بیشتر و وسیع تر ناگزیر است که به تنها اهرم باقیمانده، یعنی سپاه پاسداران متوسل شود. رژیم کنونی ایران دیگر ابدا چنین توانی ندارد. آنها حتا از دستگیری چهره های اصلی جنبش ناتوان و درهراسند چه رسد به کشتار گسترده که باعث رویگردانی و تمرد و فروپاشی آخرین پایگاه رژیم یعنی سپاه پاسداران می شود. کشتار میلیونی فقط بلوف سران سپاه و وزارت اطلاعات و ماشین جنگ روانی رژیم است که متاسفانه گاه توسط چهره های مورد توجه مردم نیز تکرار می شود.

از دیگر سو رادیکال شدن جنبش نتیجه طبیعی و منطقی سرکوب بی رحمانه است. جنبش رادیکال شده و باید هم بشود. اگر قرار باشد آنها بی رحمانه سرکوب کنند و جنبش معتدل و معتدل تر بشود و از خواست های خود عقب نشینی کند، چرا آنها نباید به سرکوب بی رحمانه تر ادامه دهند.

مهاتما گاندی، یکی از چهره های درخشان مبارزه بی خشونت به نکته ای بسیار مهم اشاره می کند: «اگر تهدید خشونت آمیز شدن جنگ داخلی هند نبود، دولت بریتانیا مبارزه بی خشونت مردم را با شدت سرکوب می کرد. دلیل عقب نشینی آنها در برابر مبارزه بی خشونت این بود که از رادیکال شدن و ظهور جنگ داخلی می ترسیدند.»

تا زمانی که وجه غالب جنبش مبارزه بی خشونت است، یعنی فعالان از اعمال خشونت فیزیکی به افراد سرکوبگر پرهیز می کنند، جنبش همچنان از نظر معنوی دست بالا را دارد. اما کاملاً بدیهی و طبیعی ست که در بهبوحه انقلاب گاه گروهی

از جوانان عصبی شوند و در برابر مهاجمان مسلح به انواع سلاح های گرم و قمه و قداره، در مقام دفاع از خود گاه با خشونت رفتار کنند. و زمانی هم که کاسه صبر مردم لبریز شود گاه حفظ ساز و کار مبارزه بی خشونت دشوارتر می گردد. وقتی آقای نقدی با تدارک سپاه چند صد نفری ترور، شبانه به خانه های مردم می ریزد و آنها را در خانه شان به قتل می رساند نمی توان انتظار داشت که مردم هیچ واکنشی نشان ندهند. قربانی هنگامی که زیر دست و پای جنایتکار در حال خفه شدن است مقاومت می کند و به صورت مهاجم چنگ می اندازد. چنین واکنشی در شرایط حاد خشونت بار، ویژگی ذاتی بشر است. کسانی که به دفاع مشروع جوانان در خیابان خرده می گیرند، قطعاً منطق مبارزه بی خشونت را درنیافته اند.

«مصلحت اندیشی» فعالانی چون آقای سحابی، اگر چه از سر خیر خواهی، برای جنبش انقلابی امروز ایران و نیز استراتژی «مقابله با کودتا»، در حکم سمی مهلک است. برای مقابله با کودتا باید کلیدی ترین چهره های آن را افشا کرد. برای پیروزی در مبارزه بی خشونت لازم است دیکتاتور را هدف گرفت. از این رو این «مصلحت» که پای آقای خامنه ای را به میان نکشیم، نتیجه ای جز به بیراهه کشاندن و شکست جنبش نیست.

دیر یا زود رژیم کودتا برای بازگرداندن مشروعیت از دست رفته اش، مجبور است عده ای از مزدوران را قربانی کند. برای رژیم کودتا بسیار حیاتی است که آقای خامنه ای چهره ای بیرون گود باشد تا بتواند مشروعیتش را حول رهبری بازسازی کند. اما حقیقت این است که این سرمایه را رژیم کودتا در اولین جمعه بعد از دستبرد در انتخابات مصرف کرد. آقای خامنه پیش نظامیان فرمان کشتار را صادر کرد. هنوز هم در اوج بحران و درمانده در برابر اراده مردم، همچنان تهدید به کشتار بیشتر می کند.

مردم به درستی دریافته اند که شعار علیه ولایت فقیه و خامنه ای، درست مانند شعار مرگ بر شاه در انقلاب ۵۷، شعاری محوری و کانونی است.

رامین احمدی

۱۶ دیماه ۱۳۸۸